

عدم اعتبار اقرار غیر قضایی در امور کیفری*

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۴

تاریخ تأیید: ۹۲/۹/۲۰

احمد حاجی ده‌آبادی**

چکیده

گرچه در پذیرش اقرار غیر قضایی در امور مدنی، اختلاف نظری دیده نمی‌شود، در پذیرش چنین اقراری در امور کیفری اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف بر مبنای نظام قانونی است و گرنه بر مبنای نظام ادله معنوی تفاوتی میان اقرار قضایی و غیر قضایی نیست؛ زیرا ارزشگذاری ادله توسط قاضی صورت می‌گیرد و در این نظام این قاضی است که ارزش اقرار قضایی و غیر قضایی را روشن می‌سازد. عدم اعتبار اقرار غیر قضایی در امور کیفری، هم می‌تواند ناشی از نبودن مقتضی برای پذیرش چنین اقراری باشد و هم می‌تواند مستند به موانعی باشد که مهمترین آنها قید «عند الامام» در روایات است. به نظر می‌رسد اقرار غیر قضایی در امور مدنی بسیار خطیر نیز پذیرفته نیست.

واژگان کلیدی: اقرار قضایی، اقرار غیر قضایی، اقرار در دادگاه، اقرار خارج از دادگاه، نظام ادله معنوی، نظام ادله قانونی، قاعده درأ.

۱۱۴

حقوق اسلامی / سال دهم / شماره ۳۹ / زمستان ۱۳۹۲

* این مقاله برگرفته از پژوهشی است در زمینه ادله اثبات دعوی کیفری که برای پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در حال انجام می‌باشد.

** دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی قم و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه

(adehabadi@ut.ac.ir)

مقدمه

اقرار به «اخبار به وجود حقی به سود غیر و به ضرر خویش» تعریف شده است، گرچه این تعریف و تعاریف مشابه با این ایراد مواجه شده است که جامع افراد نبوده، مصادیق متعددی را همچون اقرار به ابراء و به طلاق و به خصوص اقرار به ارتکاب جرم را در بر نمی‌گیرد. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در تعریف اقرار مقرر می‌دارد: «ماده ۱۶۴- اقرار عبارت از اخبار شخص به ارتکاب جرم از جانب خود است». به هر حال در این که اقرار یکی از ادله اثبات دعوا است، تردیدی نیست و در اهمیت آن همین بس که قاطع دعوا است و با وجود آن نیازی به ادله دیگر نیست.

اقرار گاه در دادگاه و گاه در خارج از دادگاه رخ می‌دهد؛ به اولی اقرار قضایی و بر دوم اقرار غیر قضایی اطلاق می‌شود. ممکن است در نگاه اول سؤال از ارزش اقرار غیر قضایی بی مورد جلوه نماید؛ زیرا وقتی شخصی علیه خویش اقرار به حقی به نفع غیر می‌نماید و خود آن را پذیرفته است، اعم از آنکه به صورت شفاهی باشد یا کتبی، چرا نتوان براساس آن حکم صادر نمود؟

اما وجود ابهام‌ها و سؤال‌های متعدد، پذیرش چنین اقراری را به راحتی امکان پذیر نمی‌سازد. آیا مقرر قصد جدی داشته است یا اینکه از فرط بی‌حوصلگی و برای راحتی خویش اقرار کرده است؟ در حال اقرار از سلامت عقل برخوردار بوده یا اینکه بر اثر جنون ادواری، غضب و خشم شدید، اکراه معنوی و مستی و خواب و هیپنوتیزم و بیهوشی و ... قصد جدی نداشته یا اصلاً قصدی نداشته است؟ آیا نوشته حاکی از اقرار خارج از دادگاه متناسب به مقرر می‌باشد یا اینکه جعلی است؟ و ... چنین احتمالاتی در اقرار قضایی موجود نیست؛ زیرا فرض بر این است که اقرار کننده با کمال عقل و بلوغ و با اختیار و اراده نزد قاضی به امری اقرار کرده است و او صحت اقرار را احراز نموده است. گرچه می‌توان در اقرار قضایی هم برخی احتمالات فوق را مطرح نمود همچون نداشتن قصد جدی و...؛ اما قاضی می‌تواند با اصول عقلایی متناسب آنها را برطرف کند ولی وجود این احتمالات در اقرار غیر قضایی به اندازه‌ای قوی است که نمی‌توان با اصول عقلایی به راحتی آنها را کنار زد و در نتیجه لازم است قانونگذار به صراحت، موضع خویش را در این زمینه اعلام دارد.

اقرار غیر قضایی در امور مدنی به شرط آنکه با وسایل معتبر نزد دادگاه به اثبات برسد، معتبر است و قاضی براساس آن حکم متناسب صادر می‌نماید؛ اما در امور کیفری اعتبار چنین اقراری مورد تردید واقع شده است. موضوع این مقاله بررسی اعتبار یا عدم اعتبار اقرار غیر قضایی کیفری است گرچه نیم‌نگاهی هم به اقرار غیر قضایی در امور مدنی داریم. به این منظور ۱. با بیان نکاتی به تحریر محل نزاع می‌پردازیم. سپس ۲. از مفهوم اقرار قضایی و غیر قضایی بحث می‌کنیم، آنگاه ۳. به بررسی قوانین، ۴. آرای حقوقدانان و ۵. آری فقها در این زمینه می‌پردازیم. سپس ۶. به بررسی ادله پرداخته و در نهایت ۷. به این موضوع می‌پردازیم که آیا با توجه به لزوم اقرار در دادگاه و عدم حضور متهم در مراجع بالاتر، تجدیدنظرخواهی از آرای مبتنی بر اقرار، ممکن می‌باشد یا خیر؟

۱. تحریر محل نزاع

اول. بدیهی است بحث از اعتبار اقرار غیر قضایی در مواردی است که اقرار قضایی امکان ندارد، حال یا به آن جهت که اقرار کننده به جهت اموری همچون فوت، خودکشی، فرار و ... در دسترس نیست تا نزد قاضی اقرار کند و یا اگر هم در دسترس است، حاضر به اقرار نزد قاضی نیست. سؤال این است که آیا قاضی می‌تواند بلکه باید براساس اقرار غیر قضایی قبلی، حکم صادر نماید؟ یا اینکه چنین اقراری ارزش استنادی ندارد؟

دوم. طبیعی است ممکن است میان اقرار قضایی و اقرار غیر قضایی تفاوت‌هایی باشد؛* اما موضوع این نوشتار، اصل اعتبار و عدم اعتبار اقرار غیر قضایی است. یقیناً اقرار در دادگاه حجت بوده، ارزش استنادی دارد و قاضی می‌تواند براساس آن حکم صادر نماید. موضوع این نوشتار این است که آیا اقرار غیر قضایی هم قابل استناد است

* از جمله آن می‌توان به قابل تجدیدنظر نبودن احکام مستند به اقرار در دادگاه براساس تبصره ماده ۳۳۱ ق. آ. د. م. و قابل رسیدگی فرجامی نبودن احکام مستند به اقرار قاطع دعوا در دادگاه براساس ماده ۳۶۹ همین قانون اشاره کرد. همچنین محتمل است بین این دو اقرار در مورد مسموع نبودن انکار پس از اقرار تفاوت نهاد.

و قاضی می‌تواند براساس آن حکم صادر نماید؟ بنابراین موضوع این مقاله بحث از دیگر تفاوت‌های اقرار قضایی و غیر قضایی نیست.

سوم. محل بحث در مواردی است که اقرار غیر قضایی با وسایل و ادله معتبر برای قاضی احراز شده باشد مثلاً شهود به آن شهادت دهند. طبیعی است که اگر اصل اقرار غیر قضایی برای قاضی ثابت نشده و مورد تردید باشد، نمی‌توان براساس آن حکم صادر نمود. طبیعی است که آنچه مُحرز اقرار غیر قضایی است ممکن است شرایط خاصی داشته باشد مثلاً اگر چنین اقراری در سندی صورت گرفته باشد، آن سند باید ویژگی‌های سند را داشته باشد و بسته به اینکه سند رسمی یا عادی باشد، ارزش اقرار موجود در آن متفاوت باشد. نیز اگر چنین اقراری با شهادت اثبات گردد، شرایط شهادت باید جمع باشد. از آنجا که شهادت گاه با سعه و گاه با ضیق مواجه است، این امر در اقرار غیرقضایی تأثیر می‌گذارد. این است که ماده ۱۲۷۹ ق.م. مقرر می‌دارد:

اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان با شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوی با شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرائنی بر وقوع اقرار موجود باشد.

چهارم. موضوع اعتبار اقرار غیر قضایی در امور کیفری بر مبنای سیستم ادله قانونی محل بحث است؛ زیرا بر مبنای سیستم ادله معنوی که ارزشگذاری ادله توسط قاضی صورت می‌گیرد اقرار قضایی به خودی خود ارزش ندارد چه رسد به اقرار غیرقضایی؛ در نتیجه در چنین نظامی نه می‌توان گفت اقرار غیرقضایی ارزش دارد و نه می‌توان گفت بی‌ارزش است؛ بلکه این قاضی است که هم در مورد اقرار قضایی و هم در مورد اقرار غیر قضایی به بررسی قرائن و امارات می‌پردازد و در صورت اقتناع وجدان، حکم مقتضی را صادر می‌نماید. بله در نظام ادله قانونی که ارزشگذاری ادله توسط قانونگذار صورت می‌گیرد این بحث مطرح می‌شود که آیا همانطور که قانونگذار برای اقرار قضایی ارزش قائل شده است برای اقرار غیرقضایی هم ارزش قائل شده است یا خیر؟ در نتیجه ما از اقرار قضایی و غیر قضایی همراه با قرائن و امارات علم آور بحث نمی‌کنیم؛ بلکه از اقراری بحث می‌کنیم که قاضی به صحت مفاد آن علم ندارد و احتمال صدق و کذب آن را می‌دهد.

پنجم. بحث در جایی است که اقرار غیر قضایی همه شرایط معتبر در اقرار را همچون بلوغ و عقل و اختیار و... را داراست جز اینکه نزد قاضی صورت نگرفته است. بنابراین اقرار غیر قضایی که فاقد شرایط معتبر باشد، از محل بحث خارج است چنان که اقرار قضایی فاقد شرایط چنین است.

۲. مفهوم اقرار قضایی و غیر قضایی

در نگاه اول به نظر می‌رسد مفهوم این دو واژه که از آن با واژه‌های دیگری* همچون اقرار در دادگاه و اقرار خارج از دادگاه نیز یاد می‌شود، روشن است: اگر مقرر نزد قاضی اقرار کند با اقرار قضایی مواجه‌ایم؛ اما اگر نزد شخصی غیر از قاضی اعم از اشخاص عادی و رسمی اقرار کند، چنین اقراری، اقرار غیر قضایی نامیده می‌شود. ماده ۲۰۳ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ در این زمینه مقرر می‌دارد: «اگر اقرار در دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا در یکی از لوایحی که به دادگاه تقدیم شده است به عمل آید، اقرار در دادگاه محسوب می‌شود، در غیر این صورت اقرار در خارج از دادگاه تلقی می‌شود».

با وجود این به نظر می‌رسد، اولاً می‌توان میان مفهوم حقوقی این دو واژه با مفهوم فقهی آن تفاوت گذارد. به این بیان که در مفهوم حقوقی، هم شخص یعنی قاضی و هم محل یعنی دادگاه دخیل‌اند و در نتیجه اقرار در دادگاه یعنی اقرار نزد قاضی در دادگاه. حال اگر کسی خارج از دادگاه اقرار کند ولو قاضی حضور داشته (به صورت ناشناس یا حتی آشنا) اقرار او اقرار در دادگاه محسوب نمی‌شود؛ اما در مفهوم فقهی** آنچه مهم

* جدای از واژه‌های فوق که در کتابهای حقوقی دیده می‌شود، اصطلاحات دیگری نیز بیان شده است. برخی نوشته‌اند: «اقرار در دادگاه را در فقه اقرار مترتب بر دعوی می‌نامند» (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۱۷). همو در جای دیگری می‌نویسد: «واژه اقرار مدعی علیه در قدیم به جای واژه اقرار در دادگاه به کار می‌رفته است (همان، ص ۲۳۴) و در فقه به جای واژه بالا [اقرار خارج از دادگاه] واژه‌های "اقرار مستقل - اقرار ابتدایی" را به کار می‌بردند» (همان). بحث درباره صحت و سقم این سخن باعث تطویل مقاله شده، از آن صرف نظر می‌نمایم.

** برخی حقوقدانان نوشته‌اند: «این تقسیم [اقرار در دادگاه و خارج از دادگاه] در قانون مدنی نیامده است و فقیهان نیز نامی از آن نبرده‌اند» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۳۹). در نتیجه نباید انتظار مفهومی فقهی برای این دو واژه داشت. سخن ایشان را مقایسه کنید با سخن برخی دیگر که در پاورقی قبل آوردیم. به هر حال داوری میان این دو سخن وقت دیگری را می‌طلبد اما این مقدار

است (چنانچه در برخی روایات آمده است)، «عندالامام» بودن اقرار است، اعم از آنکه قاضی در مکان معینی به نام محکمه باشد یا نباشد. علاوه بر آنکه ظاهراً در فقه برای مکانی به نام محکمه موضوعیت قائل نشده‌اند. به همین جهت برای بحث فقهی واژه اقرار غیر قضایی و برای بحث حقوقی واژه اقرار خارج دادگاه مناسب‌تر است. ثانیاً برخی مصادیق اقرار غیر قضایی جای تأمل دارد و حداقل از منظر فقهی، غیرقضایی بودن آنها بسیار بعید می‌نماید. مثلاً گفته شده:

اقراری که در پرونده‌های دیگر وجود دارد و مورد استفاده قرار می‌گیرد، وصف قضایی ندارد و اقرار خارج از دادگاه به حساب می‌آید، هرچند که دعوا میان همین اشخاص باشد. به بیان دیگر اقرار در دادگاه ظاهر در اقراری است که در همان دادرسی صورت پذیرد و لحن عبارت ماده ۲۰۳ ق.آ.د.م. و مثال‌های مندرج در آن نیز نشان می‌دهد که مقصود دادرسی در حال جریان است. بنابراین، اقرار در دادرسی کیفری یا دعوای تصرف، اگر در دعوای مالکیت مورد استفاده قرار گیرد، اقرار خارج از دادگاه شمرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۴۰).

ظاهر عبارت فوق این است که اگر مثلاً کسی به اتهام سرقت حدی از دیگری شکایت کند و او یک بار به آن اقرار کند، از آنجا که برای اثبات چنین جرمی دوبار اقرار لازم است، سرقت حدی ثابت نمی‌شود (ماده ۱۹۹ ق.م.ا. ۱۳۷۰ و تبصره ۱ ماده ۱۷۲ ق.م.ا. ۱۳۹۲). حال اگر مدعی در دادرسی جداگانه از همین قاضی که حکم به تبرئه متهم از سرقت حدی داده است، مطالبه حکم ردّ عین یا مثل یا قیمت مال مسروقه را نماید، اقرار پیشین، اقرار غیر قضایی به شمار می‌رود. نتیجه اینکه اگر قاضی بخواهد بر مبنای چنین اقراری حکم صادر نماید اولاً اعتبار آن ثابت شده باشد و ثانیاً موانعی پیش روی آن نباشد. مثلاً اگر گفتیم «عدم استماع انکار پس از اقرار در مورد اقرار قضایی است» و به فرض متهم به سرقت پس از اقرار اول آن را انکار کرده، نمی‌توان به اقرار او ترتیب اثر داد و ... این نتیجه گرچه ممکن است بر مبنای حقوقی صحیح باشد؛ اما بر مبنای فقهی نادرست است و ظاهر عبارات فقها و اطلاق کلام

متیقن است که در روایات واژه (اقرّ عندالامام) آمده و در برخی کتب فقهی معاصرین و استفتائات این واژه به کار رفته است.

ایشان که می‌گویند با یک اقرار به سرقت حدی مسئولیت مدنی ثابت می‌شود، آن است که چنین اقراری را اقرار قضایی می‌دانند.

به هر حال چون بحث و بررسی مفصل در مورد مفهوم اقرار قضایی و غیر قضایی خود مقاله و فرصت جداگانه‌ای را می‌طلبد به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۳. بررسی قوانین

قانون مدنی به عنوان قانون مادر، اقرار را تعریف و شرایط و ارکان آن را برشمرده است؛ اما هیچ‌گاه شرط پذیرش اقرار را، در دادگاه بودن اقرار، قرار نداده است. طبیعی است اگر چنین چیزی شرط بود، قانون می‌بایست بیان می‌کرد. ضمن اینکه نه اقرار و نه شهادت ظهور در «نزد قاضی بودن» ندارند تا کسی بخواهد به استناد مفهوم این دو، شرط فوق را اثبات نماید. این در حالی است که ظاهر ماده ۱۲۷۹ ق.م. پذیرش اقرار غیرقضایی است هرچند فی‌الجمله و در برخی موارد: «ماده ۱۲۷۹. اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرائنی بر وقوع اقرار، موجود باشد». بنابراین می‌توان گفت اعتبار اقرار منوط به «در دادگاه بودن آن» نیست. وضعیت فوق در مورد امور مدنی صحیح است؛ اما باید دید آیا در امور کیفری اقرار غیرقضایی معتبر است و آیا قوانین آن را پذیرفته‌اند؟

باید گفت هرچند در هیچ یک از مواد قوانین تا قبل از سال ۱۳۹۲ به عنوان قاعده، به لزوم بودن اقرار نزد قاضی اشاره نشده است، مع‌الوصف به طور موردی قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ به این امر اشاره نموده است. مثلاً ماده ۶۸ مقرر می‌دارد: «هرگاه مرد یا زنی در چهار بار نزد حاکم اقرار به زنا کند...» مطابق ماده ۱۱۴ «حدّ لواط با چهار بار اقرار نزد حاکم شرع نسبت به اقرار کننده ثابت می‌شود». ماده ۱۲۸ هم که راه‌های ثبوت مساحقه را همان راه‌های ثبوت لواط می‌داند. ماده ۱۹۹ هم یکی از راه‌های ثبوت سرقت را چنین می‌داند: «دو مرتبه اقرار سارق نزد قاضی، به شرط آنکه اقرار کننده بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد». این در حالی است که در مورد حدّ قذف و حدّ مسکر و حدّ محاربه و افساد فی‌الارض مواد ۱۳۶ و ۱۵۴ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ماده ۱۸۹ ق.م.ا. ۱۳۷۰ به

لزوم تحقق اقرار نزد قاضی و حاکم شرع هیچ اشاره‌ای نکرده است. در این زمینه اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی اظهار داشته جز در مواردی که در قانون تصریح شده که حتماً باید اقرار نزد حاکم باشد، در سایر موارد چنین امری لازم نیست.*^{۱۳۹۲} بله قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ که برای اولین بار در قوانین کیفری بخشی را با عنوان «ادله اثبات در امور کیفری» پیش بینی نموده، فصل دوم آن را که از ماده ۱۶۴ آغاز و به ماده ۱۷۳ خاتمه می‌یابد، به اقرار اختصاص داده است، گرچه در این مواد به «اینکه اقرار نزد قاضی باشد»، اشاره‌ای نکرده است؛ اما در بخش اول کتاب دوم که درباره حدود است، در تبصره ۲ ماده ۲۱۸ مقرر می‌دارد: «اقرار در صورتی اعتبار شرعی دارد که نزد قاضی در محکمه انجام گیرد». در نتیجه از نظر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، برای اعتبار داشتن اقرار، لازم نیست که نزد قاضی در محکمه باشد به جز در باب حدود که چنین امری شرط است.

جدا داشت که تنظیم کنندگان قانون، این بحث را در ذیل ادله اثبات می‌آورد همچنان‌که برخی احکام خاص حدود (همچون مواد ۱۸۹ و ۲۰۸) را در همان‌جا آورده‌اند.

ممکن است گفته شود با توجه به تبصره ۲ ماده ۲۱۸ قانون فوق‌الذکر، به ذیل ماده ۲۱۸ نیازی نیست: «ماده ۲۱۸. در جرایم موجب حد هرگاه متهم ... ادعا کند که اقرار او با تهدید و ارعاب یا شکنجه گرفته شده است ادعای مذکور بدون نیاز به بینه و سوگند پذیرفته می‌شود»؛ اما چنین نیست؛ زیرا گرچه چنین اقراری از آن جهت که نزد قاضی

* نظریه مشورتی شماره ۷/۲۱۷۹ تاریخ ۱۳۸۳/۳/۱۶ در مورد استعمال شماره ۱/۲۴۲۰ مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۲۶، نظریه مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه به شرح زیر اعلام می‌شود: با توجه به مقررات قانون مدنی در خصوص اقرار که اقرار خارج از دادگاه را هم معتبر دانسته است مگر آن که خلاف آن ثابت شود و با التفات به مقررات قانون مجازات اسلامی که در بعضی از موارد مانند زنا و لواط اقرار نزد حاکم و در برخی موارد مانند سرقت اقرار نزد قاضی را لازم دانسته و در مواردی مانند قتل اقرار نزد غیر حاکم و شهادت بر آن معتبر شناخته و در پاره‌ای دیگر از موارد مانند شرب مسکر ذکری از این‌که اقرار نزد حاکم باشد یا نه، ننموده است، فلذا اگر بر قاضی محرز شود که اقراری واقع شده و فساد آن محرز نگردد آن اقرار معتبر است و اقرار کننده مأخوذ به اقرار خود می‌باشد مگر آنکه فساد اقرار او ثابت گردد و یا در قانون تصریح شده باشد که حتماً باید اقرار نزد حاکم باشد که در صورت اول به اقرار فاسد نمی‌توان ترتیب اثر داد و در صورت دوم اقراری که نزد غیر حاکم باشد اثبات جرم نخواهد بود.

محکمه صورت نگرفته اعتبار ندارد؛ اما ممکن است به عنوان امارات و قراین به شمار رود؛ چنان که ماده ۱۷۶ ق.م.ا. ۱۳۹۲ برای شهادت فاقد شرایط شرعی مقرر می‌دارد: «...تشخیص تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است» و در نتیجه قانونگذار با ذیل ماده ۲۱۸ خواسته چنین اقراری از عداد ادله و قراین چه مستقلاً و چه به عنوان اماره قضایی خارج شود.

همچنین تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در مواردی که اقرار متهم و یا شهادت شاهد و یا شهادت بر شهادت شاهد، مستند رأی دادگاه باشد، استماع آن توسط قاضی صادرکننده رأی الزامی است». در نتیجه باید گفت: اولاً در همه جرایم اقرار باید نزد قاضی صادرکننده رأی صورت پذیرد و این الزام، خاص جرایم مستوجب حدّ نیست. ثانیاً ق.آ.د.ک. ۱۳۹۲ استماع اقرار توسط قاضی را شرط می‌داند و این با آنچه پیش‌تر در مفهوم قانونی اقرار قضایی گذشت تفاوت دارد و اخص از آن است؛ زیرا شامل اقرار در لایحه تقدیمی به دادگاه نمی‌شود. ثالثاً تبصره ۲ ماده ۱۱۹ فوق‌الذکر مشکلاتی را برای مرجع تجدیدنظر کیفری که می‌خواهند با رسیدگی ماهوی به اصدار رأی پردازند، در موارد اقرار، ایجاد می‌کند؛ زیرا استماع اقرار و شهادت را توسط قاضی صادرکننده رأی الزامی می‌داند. روشن است که این مسئله مشکلاتی را در عمل به خصوص در جایی که محل دادگاه تجدیدنظر با محل دادگاه صادرکننده حکم تجدیدنظر خواسته متفاوت است، ایجاد می‌کند.

۴. نظرات حقوق دانان

نویسنده علی‌رغم جستجو و تتبع نسبتاً زیاد، به این موضوع (اعتبار یا عدم اعتبار اقرار کیفری غیر قضایی) در نوشته‌های حقوقی برخورد ننمود. تنها در دو کتاب که یکی از آنها صبغه فقهی فراوانی دارد، درباره این مطلب اشاره‌ای شده است:

اول. برخی حقوق‌دانان در مقایسه اقرار کیفری با اقرار مدنی نوشته‌اند: «اختیار وسیع دادرسی در ارزیابی اقرار، فایده تقسیم و امتیاز اقرار در دادگاه را از بین می‌برد؛ چرا که هر دو وسیله اقناع دادرسی است و هیچ‌گاه بر او تحمیل نمی‌شود» (کاتوزیان، همان، ص ۲۶۳).

مقصود نویسنده آن است که تفاوت‌هایی که میان اقرار قضایی و غیر قضایی در امور مدنی موجود است (از جمله قابل تجدیدنظر نبودن احکام مستند به اقرار در دادگاه براساس تبصره ماده ۳۳۱ق.آ.د.م. همچنین قابل رسیدگی فرجامی نبودن احکام مستند به اقرار قاطع دعوا در دادگاه براساس ماده ۳۶۹ همان قانون و...) در مورد اقرار کیفری رنگ می‌بازد؛ زیرا براساس نظام ادله معنوی که در امور کیفری حاکمیت دارد هیچ دلیلی بر دلیل دیگر ارزش و ترجیح بیشتر ندارد و تنها این قاضی است که به ارزشگذاری ادله می‌پردازد. لذا هم در مورد اقرار کیفری قضایی و هم در مورد اقرار کیفری غیر قضایی، قاضی باید به بررسی قرائن و امارات بپردازد و در صورتی که اقتناع وجدانی بیابد، حکم مقتضی را صادر می‌نماید. پیش‌تر در تحریر محل نزاع گذشت که بر مبنای نظام ادله معنوی بحث نمی‌کنیم.

دوم. برخی حقوقدانان ضمن بیان عدم پذیرش اقرار کیفری غیر قضایی، مستند آن را قاعده «درأ» دانسته‌اند:

در امور کیفری اگر بزه‌کار در خارج از دادگاه، اقرار به ارتکاب بزه کند و دیگران بر آن اقرار، وقوف یابند و بخواهند شهادت بر چنین اقراری بدهند با این گواهی، جرم ثابت نمی‌شود. قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» مانع از ترتیب اثر دادن به چنین شهادتی است و چون گواهی یک دلیل ظنی است بنابراین، قاعده مذکور می‌تواند دامنه تاثیر گواهی را محدود کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۸۳۵).

گرچه بحث ما درباره اقرار خارج از دادگاه است و اینکه این اقرار چگونه برای دادگاه ثابت می‌شود بحث دیگری است و بحث ایشان درباره شهادت بر اقرار است؛ اما ملاک سخن ایشان درباره اقرار خارج از دادگاه که با ادله دیگر ثابت شود، ظاهراً جاری است. به استثنای اقرار بر اقرار و نیز علم به اقرار که ظاهراً در این دو مورد دیگر سخن ایشان جاری نیست.

۵. آرای فقها

این بحث در کتاب‌های فقهی گذشتگان چندان دیده نمی‌شود گرچه فقها از روایاتی که در ادامه خواهد آمد و بیان می‌دارد اگر کسی نزد امام چهار مرتبه به زنا اقرار کند حدّ بر

او جاری می‌شود و مانند آن، بحث کرده‌اند؛ اما اینکه به طور خاص از لزوم اقرار نزد امام و حاکم بحث کنند، چندان در نوشته‌ها دیده نمی‌شود. بلی در استفتائاتی که از برخی مراجع معاصر صورت گرفته به این نکته اشاره شده، برخی آن را نپذیرفته‌اند و برخی آن را پذیرفته‌اند* و برخی پاسخ‌های متفاوت داده‌اند و ظاهراً نظرشان عوض شده است.** برای نمونه به استفتائات زیر که با شماره ۳۱۳ در گنجینه استفتائات قضایی ثبت شده است، توجه نمایید:

در خصوص اقرار عند الحاکم بفرمایید:

الف) آیا در دعاوی مدنی لزوماً باید اقرار نزد قاضی باشد؟

ب) آیا در دعاوی کیفری (اعم از حدود، تعزیرات و قصاص) لازم است، اقرار نزد قاضی باشد؟ یا اگر برای قاضی اقرار متهم احراز شود و یقین کند وی اقرار کرده، می‌تواند حکم کند؟ به عبارت دیگر، آیا نزد قاضی بودن در اقرار موضوعیت دارد؟

ج) با توجه به اینکه در نظام قضایی ایران مرحله تحقیق از مرحله دادرسی و صدور رأی تفکیک شده و وظیفه قضات در مراحل مختلف مشخص شده است اسناد و اقامیری که در مرحله تحقیق توسط قضات (اعم از دادیار یا بازپرس دادرسی) تحصیل می‌شود تا چه اندازه برای قاضی صادر کننده حکم، معتبر است؟

د) با توجه به اینکه در سیستم قضایی کشور رسیدگی چند مرحله‌ای است و نوعاً بعد از حکم دادگاه بدوی، در دادگاه تجدید نظر، آرا رسیدگی می‌شود، آیا اقرار متهم در دادگاه بدوی برای قضات تجدید نظر معتبر است؟

آیت‌الله العظمی محمد تقی بهجت:

میزان ثبوت شرعی اقرار نزد حاکم است نه تحقق آن (۱۳۸۳/۵/۱۱).

* مثل مرحوم آیت‌الله بهجت که در مورد اقرار به ارتداد در نیروی انتظامی یا در دادرسی می‌نویسند: «اقرار شخص می‌تواند با بینه شرعی بر اقرار او ثابت شود». ر.ک: گنجینه استفتائات قضایی، سوال ۲۵۱؛ نیز در پاسخ استفتائی مبنی بر اینکه «آیا در حدودی مانند زنا و لواط که جرم با چهار بار اقرار یا چهار شاهد ثابت می‌گردد، آیا اقرار مقرر با شهادت دو مرد عادل (بینه) قابل اثبات است یا نیازمند چهار شاهد عادل است؟»، چنین جواب داده‌اند: «اقرار چهار مرتبه با دو شاهد عادل بر آن ثابت می‌شود» گنجینه استفتائات قضایی، سوال ۶۷۴۵.

** در این زمینه ر.ک به: گنجینه استفتائات قضایی، سؤالات ۳۱۳ (که در متن آورده شده است)، ۲۵۱ و ۶۷۴۵.

آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی:

الف و ب) اگر احراز اقرار با بینه بر اقرار باشد یا قاضی یقین به اقرار داشته باشد می‌تواند حکم کند لکن قاضی باید مجتهد جامع‌الشرایط باشد و در این جهت بین دعاوی مدنی و کیفری تفاوتی نیست و الله‌العالم.

ج) اگر قاضی مجتهد جامع‌الشرایط باشد علم او به اقرار یا شهادت بینه نزد او بر اقرار حجت است و می‌تواند طبق آن حکم نماید و الله‌العالم.

د) میزان کلی این است که اقرار برای قاضی مجتهد جامع‌الشرایط شرعاً احراز شود و الله‌العالم (۱۳۸۳/۱۱/۲).

آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی:

الف) لزومی ندارد.

ب) موضوعیت ندارد.*

ج) در صورتی اقرار متهم با شهادت شهود، یا علم قاضی از مبادی قریب به حس، ثابت شود اعتبار دارد.

د) چنانچه علم برای قضات تجدیدنظر به اقرار حاصل شود یا شهود شهادت دهند، کافی است. همیشه موفق باشید (۱۳۸۲/۱۲/۴).

۶. بررسی تفصیلی ادله

لازم است از این بحث کنیم که مقتضای اصل و قاعده چیست؟ آیا قاعده اقتضا دارد که اقرار غیر قضایی همانند اقرار قضایی نافذ باشد مطلقاً یا اینکه نفوذ اقرار غیر قضایی خاص امور غیر کیفری است؟ آیا قائل به عدم نفوذ اقرار کیفری غیر قضایی، مانع یا موانعی را ارائه می‌دهد یا اینکه می‌گوید مقتضی برای نفوذ چنین اقراری نیست؟ پاسخ آن است که در اینجا هم ممکن است از عدم مقتضی و هم ممکن است از وجود مانع یا موانعی سخن گفت.

* این فتوا را مقایسه کنید با پاسخشان به استفتایی دیگر با شماره ۲۵۱ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۷ در گنجینه استفتانات قضایی. در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۲۲ نیز پاسخی شبیه پاسخ متن را دارند و شهادت بر اقرار در باب حدود را نپذیرفته‌اند کد سؤال ۶۷۴۵.

۱-۶. وجود یا عدم وجود مقتضی

اگر چه روایتی صحیح السند مبنی بر «اقرار العقلا علی انفسهم جائز» ثابت نشده (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۳۳) تا با تمسک به اطلاق آن اقرار خارج از دادگاه را اعم از مدنی و کیفری معتبر شمرد؛ اما پاره‌ای ادله اقرار مدنی اطلاق دارند مثلاً روایات دال بر نفوذ اقرار وارث نسبت به حصه خودش مقید به اقرار در محضر قاضی نیست (همان، ص ۷۴۱). در مورد اقرار کیفری نیز در روایات متعدد، صحبت از اقرار نزد قاضی نیست. مثلاً در صحیح حلی آمده است: «اذا اقر الرجل علی نفسه بحد او فریه ثم جحد جلد» (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۸، ص ۲۶). اطلاق روایت شامل اقرار غیر قضایی نیز می‌شود.

از حیث ادله لَبّی ممکن است نتیجه بررسی پذیرش اقرار کیفری غیر قضایی باشد؛ زیرا یکی از مبانی نفوذ اقرار، ارتکاز عقلاست که شامل هر اقراری که نزد قاضی ثابت شود چه اقراری که در حضور او رُخ دهد و چه غیر آن می‌شود (حسینی حائری، همان، ص ۷۴۱) و نیز فرقی میان اقرار مدنی و اقرار کیفری نیست. ممکن است اشکال شود ارتکاز دلیل لَبّی است و دلیل لَبّی عموم و اطلاق ندارد؛ اما پاسخ این است که مقصود از شمول ارتکاز، وجود مناط نفوذ اقرار در هر دو قسم اقرار قضایی و غیر قضایی است. به تعبیر دیگر نباید به صرف اینکه دلیلی لَبّی است فوراً به قدر متیقن‌گیری پرداخت. اخذ قدر متیقن در مواردی است که مناط دلیل لَبّی برای ما روشن نباشد در غیر اینصورت اگر مناط روشن باشد و این مناط در موردی موجود باشد، دلیل لَبّی آن را نیز دربرمی‌گیرد. حال می‌گوییم عقلاً خیلی مواظب هستند که علیه خویش سخنی به میان نرانند به خصوص سخنی که باعث مسئولیت مدنی یا کیفری شود. کسی که با علم به اینکه اخبار علیه خویش ضمان‌آور است، اقرار کرده است، عقلاً او را مسئول می‌دانند. این مناط هم در اقرار قضایی است و هم در اقرار غیر قضایی.

برخی در این زمینه نوشته‌اند:

دلیل بر حجیت اقرار، سیره عقلاست و عقلاً اقرار را بماهو اقرار حجت می‌دانند و برای آن قائل به خصوصیتی نمی‌باشند مگر آنکه دلیل معتبری وجود داشته باشد که اقرار، باید «عندالامام» باشد و چنین دلیلی هم نیست (مرعشی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۰۲).

با وجود این، محتمل است میان اقرار کیفری و اقرار مدنی فرق گذاشته شود بدین

بیان که ارتکاز عقلا، اقرار کیفری غیر قضایی را پشتیبانی نمی‌نماید؛ زیرا برعکس موضوع دعاوی مدنی که غالباً امور مالی است موضوع دعاوی کیفری، امور مرتبط به جان، تن، آزادی و... است و اقرار در این امور در صورتی ارزش دارد که نزد قاضی صورت گرفته باشد؛ زیرا قاضی با احراز شرایط لازم از قبیل بلوغ و عقل و قصد و اختیار اقرار کننده، حکم مناسب صادر می‌نماید؛ اما در مورد اقرار غیر قضایی چه بسا متهم قصد جدی نداشته، تحت فشار و اکراه اقرار کرده، از فرط بی‌حوصلگی برای خلاصی خود اقرار کرده و... گرچه ممکن است این احتمالات در اقرار قضایی هم برود؛ اما قاضی با اصول عقلایی متناسب، آنها را برطرف می‌کند. ولی وجود این احتمالات در اقرار غیر قضایی به اندازه‌ای قوی است که نمی‌توان با اصول عقلایی آنها را دفع کرد.

ضمن اینکه ممکن است بگوییم فایده اقرار کیفری غیر قضایی چیست؟ چرا که مجازات جنبه شخصی دارد و خاص مجرم است. مجرمی که پیش‌تر اقرار کیفری غیر قضایی کرده، اگر الآن نزد قاضی حضور دارد، قاعدتاً دوباره اقرار می‌کند و اگر حضور ندارد، محاکمه غیابی او و صدور حکم بر محکومیت وی براساس اقرار غیر قضایی خود محل مناقشه است چنان‌که مفهوم ماده ۲۱۷* ق. آ. د. ک. ۱۳۷۸ اقتضا می‌کند که در جرایم حق‌اللهی محاکمه غیابی پذیرفته نیست و در نتیجه در بخش عظیمی از جرایم، امکان محاکمه غیابی نیست. بله اگر مقرر نزد قاضی باشد و اقرار نکند آنگاه این بحث پیش می‌آید که اقرار قبلی که نزد قاضی نبوده اعتبار دارد یا خیر. نتیجه آنکه می‌توان گفت اقرار کیفری غیر قضایی، براساس ادله لفظی مقتضی اعتبار را دارد؛ اما براساس ادله لئی، فاقد مقتضی نفوذ و اعتبار است.

۲-۶. وجود موانع

به فرض که اقرار کیفری غیر قضایی، مقتضی اعتبار را داشته باشد، موانعی در

* (ماده ۲۱۷. در کلیه جرایم مربوط به حقوق الناس و نظم عمومی که جنبه حق‌اللهی ندارند هرگاه متهم یا وکیل او در هیچ‌یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و یا لایحه نفرستاده باشند، دادگاه رأی غیابی صادر می‌نماید...»

اینجاست که نفوذ آن را با مشکل مواجه می‌سازد. این موانع یکی قاعده درأ است و دیگری روایاتی است که بر اقرار به برخی حدود نزد امام تأکید شده است و از آنجا که اصل در قیود، احتزاری بودن است، پس باید اقرار نزد امام صورت بگیرد تا نافذ باشد. از این روایات می‌توان در مورد تعزیرات نیز بهره برد.

۱-۲-۶. قاعده درأ

ممکن است گفته شود، قاعده درأ مانع از ترتیب اثر دادن به اقرار به جرمی است که خارج از دادگاه نزد غیر قاضی، محقق شده است (جعفری‌لنگرودی، همان، ج ۲، ص ۸۳۵). به تعبیر دیگر اگر ما در نفوذ اقرار کیفری غیر قضایی شک داشته باشیم، قاعده درأ مانع نفوذ آن است.

بدیهی است استناد به قاعده درأ در اینجا مبتنی بر دو نکته است اول آنکه قاعده درأ در شبهات حکمیه نیز جاری باشد و به تعبیر دیگر مخاطب قاعده درأ تنها قضات نباشند بلکه مجتهدین نیز مخاطب آن باشند. این امر مورد قبول برخی فقها قرار گرفته است.*

دوم آنکه در نفوذ اقرار کیفری غیر قضایی، شک مستقری باشد. بدیهی است در قدم اول چنین شکی هست؛ اما اگر کسی با توجه به اطلاق روایات اقرار، چنین اقراری را حجت بداند یا معتقد باشد در ارتکاز عقلاً فرقی میان اقرار قضایی و غیر قضایی نیست، دیگر جایی برای استناد به قاعده درأ نیست.

۲-۲-۶. روایات

در چند روایت بر اقرار نزد امام در برخی حدود تأکید شده است که ذیلاً به بررسی آنها می‌پردازیم.

* مثلاً مرحوم آیت‌الله فاضل در استفتایی به استناد قاعده درأ، نسبت دادن زنا و لواط را به وسیله غیرلفظ مثل کتاب و نقاشی، قذف نمی‌داند (فاضل لنگرانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۲۵). مرحوم آیت‌الله خوانساری در اختصاص شبهه به شبهه موضوعیه تردید کرده‌اند (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۳).

۱-۲-۲-۶. صحیحہ اول فضیل بن یسار

در این روایت می‌خوانیم:

عن الفضیل قال: سمعت /اباعبداللہؓ یقول: من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق من حدود اللہ مرّ واحدہ حرّاً کان او عبدا او حره کانت او امه فعلی الامام ان یقیم الحدّ علیہ للذی اقر به علی نفسه کائنا من کان... قال: و قال /بوعبداللہؓ و من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق حدّ من حدود اللہ فی حقوق المسلمین فلیس علی الامام ان یقیم علیہ الحدّ الذی به اقرّ عنده حتی یحضر صاحب الحق او ولیہ فیطالبہ بحقه... (عاملی، همان، ج ۲۸، ص ۵۶-۵۷).

در این روایت به شکل قاعده‌ای کلی، امامؓ دو مطلب را بیان می‌کنند. اول. اینکه اگر کسی یک‌بار نزد امام به حقی از حدود الله اقرار کند بر امام لازم است حدّی را که اقرار کرده - هر چه باشد - بر او اجرا کند. البته اطلاق این روایت در مورد زنا و لواط و مساحقه و کلاً حدودی که نیاز به چهار یا دو بار اقرار دارد، مقید می‌شود؛ گرچه در مورد حدود اخیر، «عند الامام» بودن آن نفی نمی‌شود بلکه کفایت یک بار اقرار، منتفی است. ضمن آنکه بعید نیست عبارت «بحق من حدود اللہ» شامل تعزیرات نیز بشود.

دوم. اگر کسی نزد امام اقرار به حدّی از حقوق الناس کند امام در صورتی حدّ را بر وی جاری می‌کند که صاحب حق آن را مطالبه کند. در این قسمت بر لزوم اقرار نزد امام تأکید شده است گرچه صحبت از کفایت «یک بار» اقرار نشده؛ اما با اولویت و اطلاق روایت و... می‌توان کفایت یک‌بار را استنباط نمود. ضمن آنکه به نظر می‌رسد واژه «بحق حدّ من حدود اللہ فی حقوق المسلمین» شامل تعزیرات می‌شود؛ زیرا حدود بالمعنی الاخص که حق الناس باشند، بسیار اندک‌اند مثلاً از میان هشت حدّ معروف، تنها حدّ قذف را دربرمی‌گیرد و در مورد حدّ سرقت، ظاهر روایت - که صحبت از شکایت مالباخته ندارد - آن است که سرقت جزو حقوق الله است و نیاز به مطالبه مسروق‌منه ندارد همان‌گونه که برخی فقها چنین عقیده دارند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱) و بسیار بعید است که امامؓ برای این موارد اندک، قاعده بیان نمایند. در نتیجه بعید نیست این روایت شامل قصاص و دیات و تعزیرات حق الناسی هم بشود.

ممکن است به ذهن برسد که عبارت «بحق حدّ من حدود اللہ فی حقوق المسلمین»

نامفهوم است؛ زیرا در آن واژه هم حدودالله و هم واژه حقوقالمسلمین با هم به کار رفته است و نمی شود حدی، هم حق الله باشد و هم حق الناس.

پاسخ اینکه، در روایت بعدی واژه «حدودالله» نیست و با توجه به آن روایت می توان گفت واژه «حدودالله»، قید احترازی نیست و به تعبیر دیگر با توجه به مجموع روایاتی که پیرامون حقوق الناس است و ذیل روایت که بر لزوم مطالبه صاحب حق در حق الناس تأکید می کند، ملاک اصلی، حق الناس بودن است؛ اما چون به هر حال هر حدی از حقوق الناس به نوعی مخالفت با امر و نهی خداوند متعال است لذا واژه حدودالله هم به کار رفته است. مؤید این مطلب هم روایات عام: ان الله قد جعل لكل شیء حدًا و جعل لمن تعدی ذلك الحدّ حدًا (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۸، ص ۱۶۱۴).

ممکن است گفته شود مطابق ذیل روایت در حق الناس باید اقرار نزد قاضی باشد و در نتیجه با آنچه قبلاً مطرح شده که اقرار غیر قضایی مدنی پذیرفته است ناسازگار است.

پاسخ اینکه، ذیل روایت فقط ناظر به جرایم حق الناس است و نه مطلق حقوق الناس؛ زیرا اولاً ملاحظه صدر و ذیل روایت مؤید این نکته است مثلاً در ذیل روایت در مورد قذف و قتل آمده: به «و اما حقوق المسلمین فاذا اقرّ علی نفسه عند الامام بفریه لم یحدّه حتی یحضر صاحب الفریه او ولیّه و اذا اقرّ بقتل رجل لم یقتله حتی یحضر اولیاء المقتول فیطالبوا بدم صاحبهم» در صدر روایت هم عبارت «من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق حدّ من حدّ و الله فی حقوق المسلمین» آمده است. جمع حدودالله و حقوق مسلمین خالی از اشعار نیست که مقصود مطلق حقوق الناس نیست؛ بلکه مقصود جرایم حق الناسی است. ثانیاً در این روایت در مورد حقوق الناس عبارت اقامه حدّ آمده است و این واژه، خاص مجازاتها است و در امور مالی و به طور کلی مدنی چنین عبارتی به کار نمی رود.

آخرین نکته اینکه، ممکن است اشکال شود برخی فقها مثل مرحوم آیت الله خوئی این روایت را حمل بر تقیه کرده اند و در نتیجه نمی توان به این روایت بر لزوم اقرار نزد امام استناد کرد. توضیح اینکه ایشان در پاسخ به این اشکال که ظاهر روایت آن است که زنا با یک بار اقرار ثابت می شود ضمن پذیرش آن، می نویسند: روایت را باید بر تقیه حمل نمود و دو نکته شاهد آن است اول آنکه مقتضای روایت، نفوذ اقرار عبد در

حدود است حتی اگر مولی او را تصدیق نکرده باشد و این مخالف عقیده فقهای امامیه و موافق مذهب فقهای اهل سنت است. دوم آنکه ظاهر این صحیحه آن است که رجم با اقرار ثابت نمی‌شود و فقط در صورتی که شهود علیه زانی محصن شهادت دهند، رجم اجرا می‌شود و این هم مخالف نظر فقهای امامیه است و در نتیجه چاره‌ای جز حمل روایت بر تقیه نیست (خویی، همان، ص ۲۱۴)؛ اما این اشکال قابل دفع است؛ زیرا اولاً بر مبنای تبعیض در حجیت ذیل روایت که در مورد اقرار به حدود حق الناسی است و متضمن حکم جداگانه‌ای است، قابل اخذ است و حتی مرحوم آیت‌الله خویی در جای دیگر به این روایت استناد کرده است (همان، صص ۳۶۴ — ۳۶۵ و ۲۷۷ و ۳۸۰) حتی صدر روایت نیز قسمت «عند الامام» بودن اقرار به قرینه سایر روایات و بر مبنای تبعیض در حجیت قابل اخذ است.

ثانیاً ظاهراً نیازی به حمل روایت بر تقیه نیست؛ زیرا روایت را به قرینه سایر روایات بر حدودی حمل می‌کنیم که با یک بار اقرار ثابت می‌شود و در مورد رجم هم حصر روایت، حصر اضافی تلقی می‌شود. در قسمت اقرار عبد هم می‌توانیم آن را بر اصل پذیرش اقرار عبد حمل نماییم و نه بر اینکه حتی بدون تصدیق مولی حد اجرا شود. در نتیجه روایت فوق قابل اخذ است.

۲-۲-۲-۶. صحیحه دوم فضیل بن یسار

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن ابی ایوب عن الفضیل بن یسار عن ابی عبدالله ع قال: من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمین فلیس علی الامام ان یتقیم علیه الحدّ الذی اقرّ به عنده حتی یحضر صاحب حق الحدّ او ولیه یتطلبه بحقه (عاملی، همان، ص ۵۷).

این روایت در مورد اقرار به جرم حق الناسی است و این می‌تواند هم شامل برخی حدود خاص مثل حدّ قذف و حدّ سرقت و هم شامل قصاص و هم شامل برخی تعزیرات که حق الناسی‌اند مثل توهین باشد. به هر حال این روایت، ظاهراً روایت دوم و جداگانه نیست؛ بلکه ذیل همان روایت اول است متهمی دو گونه نقل شده است و در هر حال اگر روایت اول برخی اشکالات همچون لزوم حمل بر تقیه را داشته باشد، روایت فوق از این جهت مشکلی ندارد.

۳-۲-۲-۶. روایت صحیحہ محمد بن مسلم

محمد بن مسلم از امام باقر^ع نقل می‌کند که درباره مردی که به زنش گفت: ای زانیه من با تو زنا کردم، فرمودند: «علیه حدّ واحد لقفه ایّاه، و اما قوله: انا زنیت بک، فلا حدّ فیہ الا ان یشهد علی نفسه اربع شهادات بالزنا عند الامام» (همان، ص ۱۹۵). یعنی بر مرد یک حد - حد قذف - اجرا می‌شود ولی حد زنا اعمال نمی‌شود مگر اینکه چهار مرتبه نزد امام به آن اقرار کند. باید دانست که مقصود از عبارت «یشهد علی نفسه اربع شهادات» در این روایت، اقرار است و چنین تعبیری در متون دیگر نیز به کار رفته است* و فقها نیز همین معنا را فهمیده‌اند.**

۴-۲-۲-۶. روایت محمد بن علی بن الحسین

قال: قال الصادق^ع فی رجل قال لامراته: یا زانیه، قالت: انت ازنی منی، فقال علیها الحدّ فی ما قذفت به، و اما اقرارها علی نفسها فلا تحدّ حتی تقرّ بذلک عند الامام اربع مرّات (همان، ص ۱۹۶). امام صادق^ع در مورد مردی که به زنش گفت ای زانیه و زن در پاسخ گفت: تو از من زناکاری فرمودند: بر آن زن (به خاطر نسبت دادن زنا به شوهرش) حدّ قذف لازم است و اما اقرار زن علیه خودش، باعث محکومیت به حدّ زنا نیست مگر آنکه چهار مرتبه نزد امام اقرار به زنا کند.

روایت قبلی در مورد قذف مرد زن را و اینکه مردی به همسرش می‌گفت با تو زنا کردم بود ولی روایت فوق درباره قذف مرد زن را و قذف زن مرد را می‌باشد و اینکه زن ضمن قذف مرد به نوعی اقرار به زنا می‌کند. در این فرض نیز امام^ع می‌فرماید چنین اقراری ارزشی ندارد مگر اینکه آن زن چهار مرتبه نزد امام اقرار به زنا کند در حالی که زن یکبار اقرار کرده، آنهم نزد امام نبوده لذا حدّ زنا بر او ثابت نمی‌شود.

* در روایتی است که زنی نزد حضرت علی^ع آمد و گفت: من زنا کردم پاکم گردان و چهار مرتبه اقرار به زنا می‌کند و هر بار حضرت^ع برای اقرار از واژه شهادت استفاده می‌کند و در آخری می‌فرماید: اللهم انه قد ثبت علیها اربع شهادات (رک به: عاملی، همان، ۱۰۵-۱۰۴).
** مثلاً مرحوم آیت‌الله خوئی برای عدم اثبات زنا به کمتر از چهار بار اقرار به این روایت استناد می‌کند (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۱۳). ابن فهد حلی برای حجیت اقرار به آیه شریفه «کونوا قوّامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم» (نساء: ۱۳۵) استناد کرده و می‌نویسد: «والشهادة علی النفس هو الاقرار علیها» (ابن فهد حلی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۱۰).

درباره این روایت سه نکته قابل ذکر است:

اول. روایت از حیث سند مرسله است و در گام اول قابل اخذ نیست مگر اینکه بنا به جهاتی همچون اینکه مراسیل صدوق در حکم مسانید است و... سند آن را تمام به آنیم که خود محل بحث است.

دوم. اینکه امام ع فرمود بر زن حدّ قذف جاری می‌شود، به آن معنا نیست که بر مرد حدّ قذف جاری نشود لذا گویا روشن بوده که مرد مرتکب قذف شده؛ اما اینکه آیا زن هم بر او حدّ قذف جاری می‌شود جای بحث بوده است. البته این نکته با توجه به نکته بعدی ملاحظه می‌شود.

سوم. مفاد این روایت در قسمت اجرای حدّ قذف بر زن محل اشکال است؛ زیرا در باب قذف گفته شده: اگر دو نفر محصن همدیگر را قذف کنند حدّ قذف از هر دو ساقط و هر دو تعزیر می‌شوند. در حالی که مفاد روایت فوق این است که (علاوه بر مرد که یقیناً حدّ قذف بر او جاری است) بر زن حدّ قذف جاری می‌شود. حال یا باید به تخصیص حکم «لو تقاذف المحصنان عزرا» به غیر زن و شوهر قائل شویم و یا به اینکه روایت فوق را به علت ضعف سند نپذیریم و علاوه از حیث دلالت نیز آن را نپذیریم.

متنهی باید دانست نپذیرفتن حکم روایت فوق در مورد اجرای حدّ قذف بر زن و شوهر، مانع از اخذ آن بخش از روایت که بر لزوم اقرار نزد امام دلالت می‌کند نیست؛ زیرا از باب تبعیض در حجیت می‌توان حکم قذف زن و مرد را به علت تعارض با سایر روایات (عاملی، همان، ص ۲۰۱-۲۰۲) نپذیرفت ولی حکم لزوم اقرار نزد امام را به علت آنکه معارضی ندارد، پذیرفت.

۵-۲-۶. روایت صحیحہ حلبی

حلبی در روایتی از امام صادق ع نقل می‌کند که ایشان درباره مردی که علیه خود به ارتکاب حدی اقرار نموده و سپس انکار کرده است، فرمودند: «اذا اقرّ علی نفسه عند الامام انه سرق ثم جحدّ قطعت یده وان رغم انفه، وان اقرّ علی نفسه انه شرب خمرا او بفریه فاجلدوه ثمانین جلدہ...» (همان، ص ۲۶).

در این روایت امام علیه السلام در مورد اقرار به سرقت، واژه «عندالامام» را آورده‌اند؛ اما در مورد اقرار به شرب خمر که حق ... است و کذب که حق الناس است، این واژه را نیاورده‌اند. حال یا باید بگوییم امام علیه السلام به وضوح مطلب - لزوم عندالامام بودن اقرار در ذیل روایت - اکتفا کرده‌اند و یا اینکه در این دو مورد لازم نیست اقرار نزد امام باشد. باتوجه به سایر روایات که در اینجا، مورد بررسی قرارگرفت احتمال اول قویتر است.

۶-۲-۲-۶. صحیحہ فضیل

در روایت صحیحہ فضیل، از امام صادق علیه السلام، چنین آمده است: «ان اقر الرجل الحر علی نفسه بالسرقة مره واحدہ عندالامام قطع» (طوسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۱۲۶ / همو، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۵۰).

مفاد این روایت کفایت یک بار اقرار به سرقت نزد امام برای اجرای حکم قطع عضو است. گرچه مشهور فقها قائلند دوبار اقرار لازم است و به همین جهت شیخ طوسی آنرا بر تقیه حمل نموده است (طوسی، هر دو منبع قبل)؛ اما برخی فقها به استناد روایت فوق و برخی روایات دیگر از جمله صحیحہ اول فضیل که پیشتر گذشت، یک بار اقرار را کافی میدانند (خویی، همان، ۳۶۳-۳۶۵). فارق از بحث فوق، روایت بر لزوم اقرار نزد امام دلالت دارد.

۶-۲-۲-۷. صحیحہ ضریس

ضریس از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که: «العبد اذا اقر علی نفسه عندالامام مره انه قد سرق قطعه و الامه اذا اقر بالسرقة قطعها» (عاملی، همان، ص ۲۴۹).

این روایت هم بیانگر کفایت یک بار اقرار نزد امام برای اجرای حد سرقت است منتهی مشکلی که در دلالت این روایت است فارغ از کفایت یک بار اقرار، اجرای حد سرقت بر عبد و امه بدون نیاز به تصدیق مولی است و از این جهت نمی‌توان به روایت عمل نمود و لذا حمل بر تقیه شده است (خویی، همان، ۳۶۶)؛ اما محتمل است بتوان لزوم اقرار نزد امام را از باب تبعیض در حجیت اخذ نمود.

نتیجه: از مجموع روایات فوق علیرغم پاره‌ای ملاحظات سندی و دلالتی در مورد برخی از آنها، این نکته استفاده می‌شود که اقرار به حد اعم از حق ... و حق الناس باید

نزد امام باشد؛ حال برخی روایات فوق به شکل حکم کلی برای ن مطلب دلالت دارند و برخی به طور مصداقی، اهمیت این مطلب از آنجا ظاهر می‌شود که واژه «عندالامام» در سؤال راوی و... نبوده بلکه در کلام امام علیه السلام بوده است.

دو ایراد بر استناد به روایات و پاسخ آن: در اینجا ممکن است دو اشکال مطرح شود که باید به آن پاسخ داد.

اول. مطلق و مقید متوافقین

ممکن است اشکال شود که نمی‌توان به روایات فوق بر عدم نفوذ اقرار غیر قضایی استناد نمود؛ زیرا در قبال این روایات، روایات زیادی است که در آنها واژه «عندالامام» به کار نرفته است و نسبت میان آنها و روایات فوق، مطلق و مقید متوافقین است همچون اکرم العالم و اکرم العالم العادل و در علم اصول ثابت شده است که چنین مطلقاً بر چنان مقیدی حمل نمی‌شود.

در پاسخ از این اشکال می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

نکته اول. در صورتی که قانونگذاری در مقام قانونگذاری مطلق و مقید متوافق را به کار برد، اطلاق مطلق، تقیید می‌شود چنان‌که اگر بگویید «در سفر نماز شکسته است» و در جای دیگر بگویید «در سفر هشت فرسخ نماز شکسته است»، نمی‌توان به اطلاق دلیل اول تمسک کرد و در سفر کمتر از هشت فرسخ، نماز را شکسته خواند. محل بحث هم چنین است. پاره‌ای از روایات فوق یا به آن شکل بوده که بدون آنکه ظاهراً سئوالی از امام علیه السلام شود، حضرت علیه السلام حکمی را بیان و واژه‌ی «عندالامام» را به کار برده‌اند و در برخی ولو ابتدائاً سئوالی مطرح شده است؛ اما پاسخ امام علیه السلام عام و فراتر از مورد خاصی که در سؤال آمده، بوده است یعنی امام در مقام قانونگذاری بوده است.

نکته دوم. با توجه به اینکه اصل در قیود، احترازی بودن است و با توجه به اهمیت حدود و به طور کلی مجازات‌ها و این که در صورت خطای حاکم بسیاری از اوقات احکام کیفری اجرا شده قابل جبران نیستند، و با توجه به اینکه راه اثبات حد در اینجا منحصراً اقرار است، انسان اگر اطمینان پیدا نکند که لازم است اقرار نزد امام باشد و در نتیجه اقرار غیر قضایی نافذ نباشد، لاقلاً گمان قوی به این مطلب برایش پیدا می‌شود و باعث می‌شود که دیگر نتواند به اطلاق ادله تمسک نماید. به تعبیر دیگر نکات فوق و

سایر نکاتی که می‌توان بیان نمود (همچون اینکه وقتی قرار است راه اثبات حد، صرفاً اقرار باشد، باید این اقرار نزد قاضی صورت گیرد تا قاضی ضمن احراز وجود شرایط اعتبار اقرار حکم مناسب را صادر نماید و در صورتی که اقرار نزد قاضی نباشد، برای قاضی در صحت اقرار و وجود شرایط لازم اقرار از جمله قصد جدی مقرر و... شبهه پیدا می‌شود) واژه «عندالامام» اگر قرینه بر تقیید نباشد صلاحیت قرینیت را دارد و با وجود چنین امری دیگر نمی‌توان به اطلاق ادله تمسک نمود.

دوم. نبودن مفهوم برای لقب

برخی در نقد استناد به روایات نوشته اند:

دلالت روایت بر عدم اعتبار اقرار عند غیر الامام از باب دلالت مفهوم لقب است و مفهوم لقب ضعیف‌ترین اقسام مفهوم است و قابل اعتبار عرفی و شرعی نیست... در واقع تقیید به عندالامام برای آن بوده است که در زمان صدور روایت، غالباً «اقرار عند الامام» بوده است نه آنکه برای چنین اقراری خصوصیتی وجود داشته است. کوتاه سخن آنکه عرف از «عندالامام» خصوصیت را در نمی‌یابد و قید را بر مفهوم حمل نمی‌کند (مرعشی، همان، ص ۱۰۲).

این اشکال وارد نیست؛ زیرا اولاً می‌توان گفت اینکه لقب مفهوم ندارد در غیر مقام قانونگذاری است؛ اما در مقام قانونگذاری لقب مفهوم دارد شبیه آنچه در نهج البلاغه آمده است که به حضرت علی علیه السلام عرض شد: عاقل را برای ما، توصیف کن. فرمود: «هو الذی یضع الشیء مواضعه» (نهج البلاغه، ص ۵۲) او کسی است که اشیا را در جای خود می‌گذارد (و هر کاری را در موضع خودش انجام می‌دهد). آنگاه به حضرت علیه السلام عرض شد جاهل را برای ما توصیف کن، حضرت علیه السلام فرمود: قد فعلت. سید رضی می‌نویسد: یعنی آن الجاهل هو الذی لا یضع الشیء مواضعه فکان ترک صفتة صفة له اذ کان بخلاف وصف العاقل (همان)

ثانیاً در جستجویی که در روایات شد، واژه «عندالامام» در اقرار، تنها در موارد کیفری آمده است و در مورد اقرار در امور غیر کیفری این واژه نیامده است. اگر واقعاً خصوصیت نداشته چرا در مورد اقرار در امور مالی و نسب و... این واژه به کار نرفته است.

باید دانست مقصود از امام در این روایات امام معصوم علیه السلام و نائب خاص او و هر کسی است که بتواند اقامه حدود کند، یعنی این روایات که دال بر اقرار نزد امام است را باید در کنار روایتی که می‌گوید: «اقامه الحدود الی من الیه الحکم» معنا کرد. پس هر کس بتواند اقامه حدود کند، اقرار می‌تواند نزد او صورت بگیرد. از آنجا که مشهور بلکه اکثریت فقها معتقدند اجرای حدود خاص زمان حضور معصوم علیه السلام نیست (ر.ک به: حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۵-۶۲)، پس واژه امام، منحصر به امام معصوم علیه السلام نمی‌شود. آخرین نکته این است که ثبوت اقرار غیر قضایی برای قاضی، عمدتاً به وسیله شهادت بر آن می‌باشد. در حالی که ممکن است به وسیله اقرار بر اقرار یا به وسیله علم به اقرار نیز ثابت شود. آیا عدم اعتبار اقرار کیفری غیر قضایی، خاص شهادت بر اقرار است یا عام است و همه موارد را در بر می‌گیرد؟ بعید نیست گفته شود اطلاق روایات «اقر عند الامام» شامل همه موارد است یعنی اگر قرار باشد حاکم براساس صرف اقرار (و نه اقرار همراه با قرأی ن علم آور) حکم صادر نماید، اقرار باید نزد او صورت گرفته باشد؛ بخصوص که قاعده ذرا و احتیاط در دماء و.. نیز مؤید این معنا می‌باشند.

۷. امکان تجدیدنظر در آرای مبتنی بر اقرار در مراجع بالاتر

ممکن است اشکال شود بنا بر عدم اعتبار اقرار کیفری غیر قضایی دیگر جایی برای اعتراض به احکام و تجدید نظر و تأیید رأی یا نقض و رسیدگی ماهوی در آرای مستند به اقرار باقی نمی‌ماند، مگر اینکه مقرر در دادگاه عالی حاضر و دوباره اقرار نماید، در حالی که عملاً چنین نیست و دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور بدون اینکه الزام به احضار مقرر داشته باشند، رسیدگی و رأی مناسب را صادر می‌نمایند. به هر حال چگونه می‌توان از یک سو اقرار کیفری غیر قضایی را نپذیرفت و از سوی دیگر برای دادگاه‌های عالی، در مورد ورود به پرونده‌هایی که حاوی اقرار مجرم در دادگاه‌های پایین‌ترند، حق قائل شد؛ زیرا به هر حال اقرار در دادگاه پایین‌تر برای دادگاه بالاتر، اقرار غیر قضایی به شمار می‌رود.

پاسخ این اشکال اینکه اولاً این اشکال بر مفهوم فقهی اقرار قضایی پدید می‌آید و بر مفهوم قانونی آن - که شامل اقرار در ضمن دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا

در ضمن لایحه تقدیمی به دادگاه است - لازم نمی‌آید مگر اینکه بگوییم برای قضایی بودن اقرار، لازم است دادگاه رسیدگی کننده و دادگاهی که اقرار در دادخواست تقدیمی به آن صورت گرفته یکی باشد. ثانیاً اگر کسی به عدم مشروعیت تجدید نظر براساس جایز نبودن نقض حکم حاکم قائل شود، طبیعتاً این مشکل پدید نمی‌آید. به تعبیر دیگر ممکن است کسی بگوید این مشکل، در نظام دادرسی کیفری اسلامی نیست.

ثالثاً در غالب موارد، اقرار همراه با قرأی ن و امارات مفید علم و اطمینان است و طبیعتاً تأیید رأی براساس علم خواهد بود نه صرف اقرار؛ به تعبیر دیگر مقصود از عدم اعتبار اقرار کیفری غیر قضایی آن است که قاضی براساس چنین اقراری که برای او علم آور نبوده، بخواهد حکمی صادر نماید.

از سوی دیگر شاید بتوان گفت مجموعه دستگاه قضایی واحد است و در نتیجه اقرار نزد قاضی دادگاه بدوی، برای دادگاه عالی هم اقرار محسوب می‌شود. پنجمین نکته آن است که اشکال فوق تنها در صورتی است که قضات دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور، خود رأی صادر نمایند؛ زیرا فرق است بین تأیید رأی دادگاه پایین تر و صدور رأی جدید، در فرض اول، دادگاه عالی تنها به دنبال احراز شرایط صدور رأی است و از این جهت منعی ندارد که اقرار نزد او صورت نگرفته باشد، بله اگر خود بخواهد رأی جدیدی مبنی بر محکومیت صادر نماید باید اقرار نزد او باشد. درحال حاضر، دیوان عالی کشور خود انشای رأی نمی‌نماید و تنها دادگاه تجدید نظر استان آن است که «اگر... حکم بدوی را مخالف موازین شرعی یا قانونی تشخیص دهد با ذکر مبانی استدلال و اصول قانونی آن را نقض و پس از رسیدگی، ماهوی مبادرت به انشا رأی نماید» (بند ۴ ماده ۲۵۷ ق. آ. د. ک. ۱۳۷۸). مناسب بلکه ضروری است در این قسمت اگر حکم دادگاه تجدید نظر محکومیت براساس صرف اقرار باشد، از مقرر دعوت به حضور بر عمل آید. لازم به ذکر است ممکن است گفته شود اقرار در دادسرا نیز اقرار قضایی به شمار می‌رود؛ زیرا دادسرا قبلاً ضابط قضایی بود ولی امروزه که بازپرس حکم قضایی می‌گیرد، اقرار نزد او اقرار قضایی به شمار می‌رود؛ اما به نظر این سخن صحیح نیست و صرف حکم قضایی داشتن به معنای قاضی صادرکننده حکم نیست؛ به تعبیر دیگر مقصود از اقرار نزد قاضی، اقرار نزد قاضی صادرکننده حکم می‌باشد.

نتیجه

۱. در مورد حدود به معنای خاص کلمه - اعم از حق الله و حق الناس - اقرار غیر قضایی نافذ نمی‌باشد. مستند این امر هم قاعده درأ و هم روایات متعددی است که بر لزوم اقرار عندالامام دلالت می‌کند. ضمن آنکه می‌توان گفت بر مبنای حجیت اقرار براساس ارتکاز عقلا، به نظر می‌رسد عقلا بین اقرار در امور مدنی و اقرار در امور کیفری فرق گذاشته و در قسم اخیر، اقرار غیر قضایی را نپذیرند. حتی ممکن است در امور مدنی هم بین امور خیلی مهم و غیر آن تفاوت گذاشت و تنها در قسم اخیر، اقرار غیر قضایی را نافذ دانست. بنابراین نه مقتضی برای نفوذ اقرار کیفری غیر قضایی است و نه اینکه موانع آن مفقودند. دو دلیل فوق عام است گرچه درخصوص حدودی که با چهار مرتبه اقرار ثابت می‌شوند دلیل دیگری بر عدم نفوذ اقرار غیر قضایی گفته شده که تمام نیست.*

۲. براساس آنچه در بالا رفت، ممکن است گفته شود اقرار غیر قضایی به قتل عمد پذیرفته نیست ولو آنکه قصاص را حق الناس محض تلقی کنیم؛ زیرا در ارتکاز عقلا، اقرار غیر قضایی در چنین وضعی اعتبار ندارد و به هر حال در صورت شک در نفوذ چنین اقراری، با توجه به نبودن اطلاقی در این زمینه و وجود ما یصلح للقرینه - که روایت اول و دوم فوق باشد به شرحی که گذشت این اقرار نافذ نیست. با وجود این، ظاهر عبارات فقها پذیرش چنین اقراری است؛ زیرا شهادت بر اقرار به قتل عمد را پذیرفته‌اند، چنان‌که ماده ۲۳۸ ق.م.ا. ۱۳۷۰ به تبع ایشان اشعار می‌داشت:

هرگاه یکی از دو شاهد عادل گواهی دهد که متهم اقرار به قتل عمدی نمود و دیگری گواهی دهد که متهم اقرار به قتل کرد و به قید عمد گواهی ندهد، اصل قتل

* توضیح اینکه برخی فقها پس از بیان اینکه در ارتکاز عقلا هر اقراری که نزد قاضی ثابت شود نافذ است اعم از آنکه در محضر او رخ دهد یا خیر نوشته‌اند: «و هذا الکلام منّا انما هو فی باب القضاء، اما فی باب الحدود فبالامکان ان یقال فی الحدّ الذی یکون بحاجّة الی شهود اربعة: ان الاقرار به لا یثبت بالبیّنة، ای بشاهدین اذ لو کان نفس الزنا - مثلاً - لا یثبت بشاهدین فکیف یحتمل ثبوته باقرارات اربعة لم تثبت الا بشاهدین؟! (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۴۱). این دلیل اخص از ملعاست؛ زیرا نهایت آن این است که اقرار به زنا و لواط و مساحقه با بیّنه ثابت نمی‌شود؛ اما اثبات آن به وسیله علم قاضی - بر مبنای اعتبار علم قاضی - را نفی نمی‌کند.

ثابت می‌شود و متهم مکلف است نوع قتل را بیان کند

مرحوم آیت‌الله خوئی در تبیین اینکه چرا اصل قتل ثابت می‌شود می‌نویسد: «لثبوت القتل اجمالاً بالاقرار الثابت بالبینه» (خوئی، همان، ج ۲، ص ۱۱۷) «زیرا قتل اجمالاً ثابت شده به وسیله اقراری که به وسیله بینه ثابت شده است» در نتیجه اگر هر دو شاهد، شهادت بر اقرار به قتل عمد دهند، قتل عمد ثابت می‌گردد. به هر حال مسئله فوق، قابل تأمل است و شاید به همین علت است که در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ اثری از این ماده نیست.

۳. براساس آنچه در بررسی برخی روایات فوق گذشت و نیز ارتکاز عقلا می‌توان گفت اقرار کیفری غیر قضایی در تعزیرات نیز ارزش ندارد.

۴. در هیچ یک از مقررات قبل از سال ۱۳۹۲ به این مطلب به صورت قاعده اشاره نشده، بله قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در بخش حدود، به این مطلب اشاره کرده ولی اولاً محل آن مناسب نیست و باید به مبحث ادله اثبات کیفری منتقل شود و ثانیاً حکم خاص حدود شمرده نشود بلکه در تعزیرات نیز جاری شمرده شود. نیز تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ برای کلیه مواردی که اقرار و شهادت مستند رأی دادگاه قرار می‌گیرد، استماع آن را توسط قاضی صادر کننده رأی لازم می‌داند. جا دارد این مطلب در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در بخش ادله اثبات آورده شود.

۵. براساس نظام ادله معنوی، اقرار کیفری غیر قضایی همانند اقرار کیفری قضایی بوده، مورد ارزشیابی قضایی می‌گیرد و در صورت اقناع وجدان و وجود قرائن و امارات مؤید آن، قاضی حکم مناسب را صادر می‌نماید؛ اما براساس نظام ادله قانونی که ارزشگذاری ادله توسط قانونگذار صورت می‌گیرد، می‌توان اقرار کیفری غیر قضایی را نافذ ندانست.

۶. از آنجا که بر ادله اثبات کیفری در نظام فقهی، نظام ترکیبی حاکم است و نیز براساس ادله فوق، به عنوان قاعده کلی می‌توان گفت «اقرار کیفری غیر قضایی نافذ نیست. بله در صورتی که با قرائن و امارات دیگر همراه باشد و موجب علم قاضی شود، معتبر می‌باشد».

منابع

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ دایرةالمعارف علوم اسلامی قضایی؛ ج ۱، چ ۱، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۱.
۲. حاجی ده‌آبادی، احمد؛ «اجرای حدود در زمان غیبت»؛ فصلنامه فقه و حقوق، سال چهارم، شماره ۱۶، بهار ۱۳۸۷، ص ۳۵-۶۲.
۳. حسینی حائری، سیدکاظم؛ القضاء فی الفقه الاسلامی؛ ج ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴. خوانساری، سیداحمد؛ جامع المدارک؛ ج ۷، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵.
۵. خویی، سیدابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج مندرج در موسوعه الامام الخویی؛ ج ۴۱ و ۴۲؛ قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۲۲.
۶. سیدرضی، محمد؛ نهج البلاغه؛ دارالمعرفه، بیروت، [بی تا].
۷. طوسی، محمد بن حسن؛ الاستبصار؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۸. —؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۱۰، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶.
۹. عاملی، محمد بن حسن حر؛ وسایل الشیعه؛ ج ۲۸، چ ۳، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۶ق.
۱۰. فاضل لنکرانی، محمد؛ جامع المسائل؛ ج ۱، چ ۱، ۱۳۷۵.
۱۱. کاتوزیان، ناصر؛ اثبات و دلیل اثبات؛ چ ۱، تهران: میزان، ۱۳۸۰.
۱۲. گنجینه استفتائات قضایی، مؤسسه آموزشی پژوهشی قضا، نسخه ۲، ۱۳۹۲.
۱۳. مرعشی، سیدحسن؛ دیدگاه‌های نودر حقوق کیفری اسلام؛ ج ۱، چ ۱، تهران: میزان، ۱۳۷۳.